



## بازگشت به اصل از دیدگاه مولوی ، ویلیام بلیک و امرسون

عرفان یک نظام فکری معنوی جهانی است که در طول تاریخ در دوران های مختلف در چارچوب تمامی آیین ها و ادیان بشری به شکل های گوناگون وجود داشته و به نظر می رسد که همیشه وجود خواهد داشت .

### بخش نخست : عرفان مسیحی ، عرفان اسلامی

عرفان یک نظام فکری معنوی جهانی است که در طول تاریخ در دوران های مختلف در چارچوب تمامی آیین ها و ادیان بشری به شکل های گوناگون وجود داشته و به نظر می رسد که همیشه وجود خواهد داشت . این جهانی و همیشگی بودن آن گواه بر آن است که عرفان ریشه در یکی از انسانی ترین نیازهای معنوی انسان دارد که ما آن را اشتیاق به شناخت مبدأ و آرزوی بازگشت به آن توصیف می کنیم . در ساختار فکری عرفانی پیوسته سه مرحله وحدت ازلی ، گسست و بازگشت ، محفوظ است افلاطون از بازگشت به سوی مثل اعلا صحبت می کند ؛ فلوطین بازگشت به صورت ازلی خویش را مطرح می کند . به نظر هگل تجربه بشری در جهت بازگشت و تحقق بخشیدن به روح مطلق سیر می کند .

جالب اینجاست که بسیاری از نظام های فکری غیر مذهبی نیز به نوعی بر اصل بازگشت استوار است . اقوام بدوی در مرحله پرستش توتم و اعتقاد به ارواح به حقیقتی که به منزله روح جهان بود باور داشتند و در تمام عمر با وسایل مختلف برای میل به آن تلاش می کردند . در آیین شرر آداب و مناسکی وجود دارد که هدف آن وصول به خداست . از آن جمله قبایل یاکود در سیبریا که به رقص و وجد مخصوصی می پردازند و اعتقاد دارند که در آن حال غلبه سکر و وجد به جذب و بی خودی دست می یابند و در آن حال با خدا اتصال می یابند.

در عرفان هند در اوپانیسها، تعالیم بسیاری در این باره وجود دارد که هر کس به آگاهی برهمنایی نایل شود نامیرا می شود . وان دو کیف اوپانیسها می گوید : " هر که به رحمت آشنا ، برهن می شود و از همه قیود می رهد و آزاد از قید نادانی ، نامیرا می گردد . " طبق آیین بودا ، اصول نیروانا امکان دارد که کسی که به سکر این جهان نایل شود ، دیگر تولد مجدد نیابد .

یونانیان قدیم نیز چنین عقایدی داشتند . رموز اسرار منسوب به " تیانیزوس " را تا اندازه ای نشانه ای از تیپ عرفانی وارسته از تعلقات خودی و اتحاد انسان با خدا بوده است . در تعالیم ارفوسیان در نیست طنین کهنه ای از آهنگ های صدای نی مولوی و از قصه روح غربی که در بیان افلاطون از دیار آشنایی جدا مانده است ، انعکاس دارد . به همین رشته آبرو برای بازگشت به سر منزل دیرینه خویش مکرر نزد حکیمی یونانی با زبانی شاعرانه بیان شده است . در نزد ارفوسیان شراب فقط حکم رمز داشت . مستی که ارفوسیان در جستجویش بودند مستی جذبه یعنی یکی شدن با خدا بود . آنها عقیده داشتند که از این طریق معرفتی عرفانی می توان به دست آورد که به طریق عادی بدست آوردنی نیست . این عنصر عرفانی به وسیله فیثاغورس وارد فلسفه یونانی شد و در قسمت فلسفه دینی بعد از افلاطون نفوذ کرد. فلوطین بنیانگذار فلسفه نو افلاطونیان، الهیات افلاطونی را صورتی قوی تر داد و عرفان یونانی را به اوج کمال رساند . به عقیده فلوطین عالم به منزله میزانی است از وجود خدا، که به مثابه خورشید است و انسان که وجود او در حقیقت مجموعه بود و نبود است، وقتی به نجات واقعی می رسد که از طریق معرفت به انتهار با خدا موفق شود .

این گونه مطالب را در گفته های عرفانی مسیحی و اسلامی نیز می توان مشاهده نمود . ظهور فردیت که مورد تأیید و تأکید عرفان مسیحیت می باشد همان فنا به اصطلاح تصوف اسلامی است.

بخش دوم: بازگشت به طبیعت ، بازگشت به اصل

رافائل امرسون شاعر و عارف آمریکایی و واعظ مکتب تعالی گرایی در آمریکا بر این باور است که به علت قطع ریشه های هویت معنوی انسان با طبیعت ، انسان دچار تعارض شده است . وی مخاطبان خود را بر می انگیزد تا در جستجوی ارتباطی عظیم با جهان هستی باشند و بینشی فعال ، مستقیم و شخصی نسبت به طبیعت داشته باشند . بازگرداندن و بازگشت به دنیای ازلی از طریق رستگاری و رهایی روح امکان پذیر است . وی به دیگران می آموزد که ما نماد هستیم و با نمادها زندگی می کنیم و چنانکه &#171; فورستر &#171; از &#171; طبیعت &#171; اثر امرسون نقل می کند : &#171; جهان و طبیعت به صورت معبدی ترسیم شده است که نشانه ها ، تصاویر و فرامین الهی دیوارهای آن را می پوشاند . &#171;

گرایش های مادی انسان را از آن روح وحشی و بکر که با طبیعت تداعی می شوند ، محروم کرده است . این نظر بر نگاه تعالی گرایانه امرسون نسبت به تأثیر زایشی انسان نسبت به وجود خودش مبتنی است . بنابراین بنابر نظر امرسون هیچ لزومی به یک واسطه یا میانجی وجود ندارد . حتی روح عارفانه نیز غیر ضروریست و از اینجاست که نظریه وحدت با پروردگار مطرح می شود . که وجود خود را در همه زمان ها و مکان ها بر ما می نمایاند .

طبیعت افشا و مکاشفه روح پروردگار است و ماده تجلی روح اشراق . توانایی است که از طریق آن روح را در طبیعت مشاهده می کند و این توانایی برتر از اشراقی است که فقط ماده را درک می کند . بنابراین پیوند اشراق و طبیعت به مثابه است از درک انسانی که طبیعت را به شکل یک کالا می بیند و می تواند انسان را از جان بخشیدن به ارتباط های روحی و معنوی به رستگاری رسانده و به اصل خویش بازگرداند .

او می گوید : &#171; یک برگ ، عطر و یا قطعه ای از بلور و یا لحظه ای از زمان به کل مرتبط است و تکامل کل آفرینش را بر ما می نمایاند . هر ذره ، دنیای صغیر است که با وفاداری هر چه تمام تر ، دنیای شباهت خود را با جهان هستی باز می تاباند . این وحدت آنقدر به ما نزدیک است که به آسانی می توان آن را زیر پنهان ترین لباس طبیعت مشاهده نمود و به منشأ روح جهانی که همان خداست دست یافت . &#171;

همچنین در جای دیگر امرسون می گوید : &#171; طبیعت همواره از روح سخن می گوید و آنچه مطلق است را پیش روی ما می نهد . شریف ترین رسالت طبیعت این است که به جای روح خداوند قرار می گیرد . طبیعت بزی است که از طریق آن روح جهانی با فرد سخن می گوید و تلاش دارد فرد را به آن بازگرداند &#171;

بدین سان راز رستگاری انسان، رجعت به اصل را بازگشت به طبیعت می دانند که همان روح الهی است . انسان با بردن از گرایش های مادی و کسب بینش معنوی به خودشناسی ، شناخت و درک طبیعت که همان اشاره به روح خدای تعالی است خواهد رسید .

مولانا بر این باور است که روح انسان در جستجوی اصل خود به سوی حیات اولیه و خداوند تمایل دارد . منشأ روح بی کران و لایتناهی است و مکان ندارد . جهان بینی مولوی و دیدگاه وی در مورد انسان در ابیات آغازین کتاب مثنوی خلاصه می شود . نیستان اشاره به آن حقیقت کلی دارد که انسان از آن جدا شده است و نی اشاره به نفس انسان دارد که از اصل خود دور افتاده و به مقصدی متمایل است که به نوعی همان نقطه مبدأ اوست . او از هجران رنج می برد و مشتاقانه طالب وصال است .

اما بازگشت به مبدأ به دو نوع است : یکی اختیاری که با تهذیب نفس و طی مراحل سیر و سلوک سالک می تواند قبل از مرگ حرکت را شروع کند و دیگر بازگشت اجباریست که با مرگ و فنا کالبد انسانی تحقق می یابد . مولوی معتقد است که مؤمن خداوند را هم در این دنیا و هم در بهشت می بیند؛ انسان می تواند با سفر معنوی از مقام انسانی تا مقام انسان کامل و حرکت الهی تعالی پیدا کند . کسانی که این سیر معنوی را نداشته باشند ، در عالم طبیعت باقی می مانند و آنانکه سیر خود را کامل نکرده باشند در بدو آن مقام که به آن ارتقا یافته اند باقی می مانند .

هر که جز ماهی ز آبش سیر شد هر که بی روزی است روزش دیر شد

آنکه در عالم طبیعت مانده همانند کسی است که بی روزی مانده باشد و آنکه در یک مقام باقی می ماند ، همانند کسی است که جرعه هایی از آب نوشید ولی قبل از کامل کردن سیر خود ، سیر خورده است.

و اما آنکه به مقام والای انسان کامل می رسد چون ماهی دائماً از آب حیات می نوشد و در هستی خود به سر می برد . از دیدگاه مولانا عروج به کمال ، اتصال با مبدأ هستی است . قطع پیوند با دنیا یعنی کلیه چیزهایی که انسان را به تعلقات خود محدود می کند ، شروع می شود . اما ترک دنیا هم مستلزم ربانیت و التزام مجرد نیست . سلوک از دیدگاه مولانا خود را باختن نیست بلکه به خود آمدن است و خود را یافتن . شرط راه یافتن به بارگاه الهی فنا شدن است از خود و منیت و تفاخر و خودبینی . کسی می تواند آن بقای بی فنا ، آن هستی ابدی و آن جایگاه امن حقانی را داشته باشد که کاملاً نیست شده باشد . از حرص و آز و شهوت و همه

خصوصیاتی که ملازم نفس خودپرست است ، پاک و جدا شده باشد .

هیچ کس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا

چیست معراج فلک این نیستی عاشقان را مذهب و دین نیستی

جان مایه اصلی اندیشه مولوی ، مردن و شدن ، لازمه دائمی فنای فی الله و بقای بالله است و عموماً هدف نهایی عارف را فنا خوانده اند . اما پای گذاشتن در این راه، عشق می طلبد که مذهب و راه و روش زندگی افراد نیست که چون نی از هوا و هوس تهی شده اند . همانطور که فرد نادان و جاهل در اثر تحمل سختی های مراحل علمی از حیات جهل می میرد و به حیات دانایی و علم زنده می شود . سالک نیز در صورتیکه در اثر سیر و سلوک عرفانی و رهاشدن از حیات تیره جسمانی ، شهوانی و اخلاق ناپسند نفسانی بمیرد به حیات روشن روحانی و خصلت های نیکوی انسانی زنده و به مبدأ هستی متصل می شود.

مضمون بازگشت به اصل متضمن دو مفهوم مبدأ و مقصد است که در واقع دو نمود از این حقیقت اند . مبدأ انسان از دیدگاه همه شعرای فوق الذکر وحدت ازلی است .

بلیک شاعر رمانتیک انگلیسی ، نیکی اساسی را با وحدت ، و حالت اهریمنی را با جدایی یکسان می داند . باغ عدن بلیک حالت ذهنی آرمانی وحدت کامل است که با جامعه انسانی آرمانی و برادری جهانی مرتبط است . از آنجا که سقوط انسان ، سقوط به قعر گسستگی و جدایی است ، رستگاری او فرآیندی واژگون دارد و بازگشت وی به سمت وحدت است . اصل وحدانی، حضرت مسیح است که در نظام اسطوره ای بلیک با تخیل انسانی برابر است که به دیدگاه وحدت ازلی و بازآفرینی بالقوه آن نایل می شود. بلیک می گوید :

&#171; همه چیزها در شکل اولیه خود ، در پیکر الهی ، ناجی ، تخیل انسانی خلاصه می شوند.&#171;

مضمون اثر بزرگ بلیک ، به نام &#171; چهار زوا &#171; ، همان بازگشت به اصل متعالی است . آنچه برای چهار زوا رخ داد ، زمینه برای بازگشت به اصل خویش را مجسم می کند . زواها ، چهار نیروی قدرتمند هستند که در وجود انسانی یافت می شوند . وقتی با هم متحد شدند ، روح برادری جهان عدن را تشکیل داده بودند . چگونگی سقوط آنان ، شیوه جنگ و مبارزه آنان و چگونگی تولد دوباره آنان موضوع این شعر است . در این شعر بلیک مضمون بازگشت و نیل به وحدت مجدد را با خلق اسطوره های شخصی به نمایش می گذارد که نگاه و احساس او را نسبت به جهان متمدن زمان خود و تعارض هایی که انسان را از اصل خویش دور رانده است ، باز می نماید . چهار زوا ، در واقع چهار توانایی انسانی است که همه در وجود انسان ایده آل بلیک جمع شده است . زمانی که بین این چهار نیرو به شکلی فاصله می افتد و یکی حذف می شود ، خود به خود آن تکامل و وحدت از بین می رود و انسان به مرز سقوط نزدیک می شود . در این شعر به هر یک از این چهار زوا شخصیتی انسانی داده شده و هر یک خود را خدا می پندارند و می خواهند بدون دیگری ادامه دهند و در نتیجه این تکامل به هم ریخته و آن انسان ایده آل تبدیل به یک انسان سقوط یافته می شود.

امرسون شاعر آمریکایی در کتاب کوچکی به نام &#171; طبیعت &#171; اظهار می کند که : &#171; شریف ترین رسالت طبیعت این است که به جای خداوند قرار گیرد.&#171; از نظر امرسون طبیعت، انجیل جدیدی است که در آن انسان می تواند هر روز هزاران گواه تازه مبنی بر هماهنگی و حقانیت جهان بیابد . طبیعت همه انسان ها از یک منبع سرچشمه می گیرد و تفاوت ها سوری است . در شعر &#171; ابوالهول &#171; ، امرسون تمثیلی از یک وحدت آرمانی را که در پس تقویت چند شیء قرار دارد ، به نمایش می گذارد .

شاعر، راز بازگشت انسان را در بازگشت به تمامیت نخستین او می داند . شعر جزء و کل ، همین مضمون را به صوت عینی بیان می کند که هر جزء از چندین لایه معنایی جهانی، تشکیل شده به شرط آنکه به همان شکلی که آفریده شده در ارتباط طبیعی خود قرار گیرد؛ همه معنای جهان را در بر می گیرد. ولی به محض اینکه این اجزا از مکان و متن خود دور شوند ، از معنا تهی می شوند . در شعر &#171; مسئله و مشکل &#171; امرسون این مضمون را در مورد مذهب و در شعر &#171; ریا &#171; همین مضمون را در مورد عشق و در شعر &#171; ملاقات &#171; نیز این مضمون را در مورد زمان به کار می برد .

از خواسته های امرسون ، اعتماد محققان به شم درونی خود می باشد . نگرستن به درون خود برای یافتن حقیقت. اینکه نور حقیقی هر فرد باید بیش از هر قدرتی ، کلیسایی و یا حتی کتاب مقدس مورد توجه قرار گیرد . و اینکه یک کلیسای واقعی باید به وعظ روح لایتناهی انسان بپردازد .

از دیدگاه مولوی نیز انسان باید با سفر معنوی از مقام انسانی تا مقام انسان کامل و خلیفه الهی تعالی پیدا کند . برای کمال دایره ای فرض شده که نقطه آغاز این دایره ، هستی مطلق است . انسان از مبدأ و اصل خود که هستی مطلق است جدا شده ، در سیر تکاملی در صدد وصل مجدد به مقصد می باشد . وی در مثنوی می گوید :

منبسط بودیم و یک جوهر همه بی سر و بی پا بدیم ، آن سر همه

یک گوهر بودیم همچون آفتاب بی گره بودیم و صافی همچو آب

چون به صورت آمد آن نور سره شد عدن چون سایه های کنگره

در نقطه پایانی این نیم دایره ، که به آن قوس نزول می گویند ، درست در مقابل نقطه آغاز ، جایگاه انسان قرار دارد . انسان در آغاز وجودش مجرد ، ملکوتی و روحانی است . در سفر استکباری با پیمودن قوس نزولی ، از عالم نورانی به جهان ظلمانی خاک فرود آمده و به بدن انسانی تعلق گرفته است . این روح مجرد در باطن با همان عالم نورانی مجردات رابطه دارد و این رشته ارتباط منتهی به ذات واجب الوجود و نور الانوار می گردد . ولی تحت قوای طبیعی حیوانی تیرگی ظلمت بر او چیره می شود و بدین سبب در خود عذاب مرغ محبوس را احساس می کند و می نالد و هوای بازگشت به وطن اصلی می کند؛ و چون به وسیله جهل و کوشش از آلائش های جسمانی پاک و صاف شود ، باز به مرجع اصلی یعنی همان عالم نورانی رجوع می کند .

پس از آنکه اصل و منشأ هستی را یافتیم و دانستیم در صورتی که بتوانیم به درستی مسیر حیات را بیماییم ، به هستی بی زوال خواهیم رسید ، اهمیت چگونه زندگی کردن بیشتر رخ می نمایاند . افزون بر آن همه چهره های مورد بحث تاکیدی مشابه بر دشواری ها و مصائب این راه پر پیچ و خم دارند . بلیک چون دیگران به موانع راه اشاره می کند . آنجا که در اثرش &#171; چهار زوا &quot; علت سقوط اصلی را خودخواهی ، نفسانیت یا منیت می داند . یعنی همان تلاش خودخواهانه بخشی از کل که مدعی خودکفایی است و سعی دارد بخش های دیگر کل را وادار به تبعیت از خواسته ها و اهداف خود نماید . به نظر بلیک معصومیت کودک بدین معنی نیست که او بی گناه یا بی ضرر است . ارزش معصومیت بدین معناست که کودک می تواند انسجام ، سادگی و محبت را در دنیا ببیند که بزرگسالان آن را از دست داده و آرزوی دست یابی مجدد به آن را دارند.

نزدیک شدن به خداوند در اثر پرستش او از از طریق حرمت نهادن به نعمت های او در دیگر انسان ها و عشق ورزیدن به انسان های بزرگ به وجود می آید . به نظر بلیک عشق شامل همه نیروهای همدلی انسانی است . وی عامل اساسی در تجربه انسان را بینش می داند . انکار بینش را انکار هنر و انکار هنر را انکار مسیح می داند . بلیک بر قدرت زایشی و خلاق تضادها پافشاری کرده و اظهار می نماید : بدون تضاد پیشرفتی حاصل نخواهد شد . پافلین از بلیک نقل قول می کند که : &#171; جاذبه و دافعه ، خرد و انرژی ، عشق و نفرت ، همگی برای تجربه انسانی ضروری هستند . &quot; و او بر این باور نیست که یکی از این تضاد ها باید به نفع دیگری حذف گردد . بلکه او همین تعارض ، کشمکش و جدال میان نیروهای متضاد را منشأ پیشرفت می داند . مثلاً در اثری به نام &#171; ازدواج بهشت و دوزخ &quot; مدعی می شود که معصومیت بدون تجربه می تواند ساده لوحانه باشد و حتی به نادانی خطرناکی تبدیل شود . بنابراین راه حل عملی رویارویی با تجربه به رغم ناخوشایند بودن آن است که انسان بیاموزد چگونه رشد کند و بالغ شود و این همان است که در &#171; چهار زوا &quot; شاهد آن هستیم.

بلیک کار و فعالیت را ارج می نهد و این عامل در &#171; چهار زوا &quot; ، &quot; ؛ &quot; ؛ &quot; نامیده شده است . بلیک نشان می دهد که چگونه لس ، سرسختانه در کارگاه آهنگری خود با چکش و سندان تلاش می کند تا &#171; گلگونوزا &quot; را که بعد ها شهر خداوند خواهد بود ، بنا کند . شهری که در اورشلیم جدید تبلور می یابد و شکل کلی همه فرهنگ و تمدن های انسانی است . وحدتی که بلیک به این شکل مطرح می کند ، ثمره تجاربی را که مسیر کسب کرده است ، در خود حفظ خواهد کرد . جنگ فکری جایگزین جنگ با شمشیر می شود و معصومیت جهالت جای خود را به علم نظم یافته می دهد.

امرسون شاعر آمریکایی بر این باور است که انسان می تواند در مسیر پیوند اشراق با طبیعت از طریق جان بخشیدن به ارتباط های روحی و معنوی به رستگاری رسیده و به اصل خویش بازگردد . وی مانند بلیک و مولوی ، انسان را به بریدن از گرایش های مادی که به منزله قطع دنیا و نوعی فناست و نیز به خودشناسی ، شناخت و درک طبیعت و کسب بینش معنوی دعوت می نماید . امرسون در مقاله ای به نام &#171; محقق آمریکایی &quot; از محققان زمان خود می خواهد که به شم درونی خود اعتماد کنند و برای یافتن حقیقت به درون خود بنگرند نه به دهان آموزش دهندگان.

&#171; هاردی &quot; که به انتشار اثر امرسون به نام &#171; طبیعت &quot; ، به عنوان آغاز نهضت فکری تعالی گرایی اشاره کرده است ، به نقل قول از امرسون پرداخته که : &#171; یک کلیسای واقعی باید به وعظ روح لایتناهی انسان بپردازد و یا تشخیص دهد اگر انسانی از صمیم قلب عادل باشد ، آنگاه به خدا نزدیک است و امنیت الهی ، جاودانگی الهی و عظمت خداوند با عدالت در وجود آن انسان حلول می کند.&quot; امرسون همچنین بر این باور است که خداوند وجود خود را نه تنها در وجود حضرت مسیح بلکه در وجود هر انسانی که مانند عیسی مسیح می اندیشد ، متجلی و متبلور می کند . امرسون پیام مسیح را خلاصه می کند : &#171; برای دیدن پروردگار ، مرا ببینید ، یا خود را ببینید هنگامی که همانگونه که من اکنون می اندیشم ، می اندیشید . &quot;

امرسون همچنین معتقد است که اگر روح برتر از یک قدرت برتر برخوردار است و پاک و خوب نیز هست ، پس پلیدی وجود ندارد . همه عدم توازن های موقتی با جبران برطرف می شوند و این بدین معنی است که هر عمل بد با یک عمل خوب پاک می شود و بالاترین وظیفه انسان این است که از طریق نیکی در زندگی روزمره ، زیبایی و تکامل، روح برتر را به نمایش گذارد و در غیر این صورت خود را انکار کرده است .

امرسون علیه افراد پلیدی که در افکار خود اصرار می ورزند ، قانون جبران کردن عمل را پیش می کشد و ثابت می کند که جهان هستی براساس ماهیت ذاتی خود همواره آنان را به کام آنان می گرداند که به پروردگار عشق می ورزند .

دکتر هلن اولیایی نیا